

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)

سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۴۹، پیاپی ۱۳۹، بهار ۱۴۰۰ / صفحات ۱۷۱-۱۴۵

مقاله علمی - پژوهشی

بررسی تأسیس و زوال حکومت محلی آل شمله (۵۵۰-۵۹۱ق) در خوزستان عصر سلجوقی^۱

لیدا مودت^۲

علی بحرانی پور^۳

سجاد پاپی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۱

چکیده

دوره سلجوقی عصر تأسیس و تثبیت حکومت‌های محلی در ایالت‌های مهم ایران بود. خوزستان نیز در آن دوره یکی از ایالت‌های مهم ایران (از نظر سیاسی و اقتصادی) بود؛ به طوری که به «جامه‌خانه سلجوقیان» مشهور بود. پژوهش درباره تاریخ خوزستان در عصر سلجوقی، به دلیل عدم وجود منابع مستقل دشوار است. مسئله پژوهش حاضر بررسی عوامل تأسیس و همچنین زوال زودهنگام حکومت محلی آل شمله در خوزستان عصر سلجوقی است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که در نیمه قرن ششم قمری با آشکار شدن علائم ضعف و انحطاط کامل سلجوقیان، زمینه برای تشکیل دولت‌های محلی در ایالت‌های مهم و مستعد ایران - از جمله خوزستان - فراهم شد. در آن زمان یکی از امرای دربار سلجوقی به نام «امیر شمله ترکمانی» از آشفتگی‌های سیاسی بعد از وفات سلطان مسعود سلجوقی (۵۲۹-۵۴۷ق) استفاده کرد. او بر خوزستان مسلط و بانی یک حکومت محلی در این منطقه شد. رابطه امیر شمله و دربار سلجوقی در ابتدا خصمانه بود، اما وی بعد از تثبیت حکومت خویش در خوزستان، با برعهده گرفتن سرپرستی یک شاهزاده سلجوقی (مقام اتابکی)، درصدد کسب رضایت دربار سلجوقی برآمد. بدین ترتیب، حکومت خود بر خوزستان را مشروع جلوه داد. جانشینان وی نیز از همین مقام مشروعیت‌بخش برای تداوم

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2021.33588.2346

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران (نویسنده مسئول) L.mavadat@scu.ac.i

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران bahranipor@hotmail.com

۴. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران sajad.papi7214@gmail.com

حکومت خویش بهره بردند. حکومت محلی آل شمله برخلاف حکومت‌های محلی معاصرش، چندان دوام نیاورد و مقارن با سقوط سلجوقیان فرو پاشید. از عوامل اساسی این سقوط زود هنگام می‌توان به مواردی چون عدم ایجاد مبانی مشروعیت مستقل از سلجوقیان، عدم محبوبیت مردمی، اختلافات درون‌دودمانی و احیای قدرت سیاسی خلافت عباسی در زمان خلیفه الناصر (۵۷۵-۶۲۲ق) اشاره کرد.

واژه‌های کلیدی: خوزستان، آل شمله، سلجوقی، خلافت عباسی

مقدمه

سلجوقیان سلسله‌ای از ترکمانان اوغوز بودند (ابوالغازی بهادرخان، ۱۳۹۵: ۲۷، ۳۱؛ فاروق سومر، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۱۴) که توانستند در اوایل قرن پنجم قمری بر مناطق وسیعی از شرق عالم اسلام از جمله ایران مسلط شوند. این خاندان اساس سلطنت بزرگی را نهادند که از نظر وسعت و قدرت در تاریخ ایران بعد از اسلام بی‌سابقه است. تا زمانی که سلاطین سلجوقی از قدرت و اقتدار لازم برخوردار بودند، در اداره این قلمرو وسیع خللی پدید نیامد. سلاطین بزرگ این سلسله توسط کارگزاران خود، با اقتدار بر تمامی مناطق قلمرو سلجوقی فرمان می‌راندند، اما با آشکار شدن علائم ضعف و فتور این سلسله در پی جنگ‌های درون‌دودمانی، به‌ویژه پس از وفات ملک‌شاه (۴۶۵-۴۸۵ق) به تدریج زمینه برای روی کار آمدن حکومت‌های محلی در درون قلمرو وسیع سلجوقیان فراهم شد. در این دوره در ایالت‌های مهم ایران - که از نظر سیاسی و اقتصادی دارای اهمیت بودند - دولت‌ها و حکومت‌های محلی سر برآوردند. خوزستان یکی از این ایالت‌ها بوده است. در نیمه قرن ششم قمری یکی از سرداران دربار سلجوقی به نام «امیر شمله ترکمانی» (۵۵۰-۵۷۰ق) از آشفتگی‌های سیاسی ناشی از وفات سلطان مسعود سلجوقی (۵۲۹-۵۴۷ق) بهره برد و با استیلا بر خوزستان، بنیان یک حکومت محلی را برای خاندان خویش نهاد. وی و خاندانش بیش از چهل سال بر خوزستان فرمان راندند و سرانجام در سال ۵۹۱ق. توسط دستگاه خلافت عباسی سرنگون شدند.

تاکنون هیچ پژوهش مستقلی درباره این سلسله محلی و کم‌دوام صورت نگرفته است. تألیفاتی که درباره تاریخ خوزستان نگاشته شده، توجه چندانی به این خاندان نکرده و به اشاراتی گذرا درباره آنان اکتفا کرده‌اند. بیشتر منابع تاریخی متقدم نیز به اشاراتی کوتاه درباره چگونگی استیلای امیر شمله بر خوزستان و شرح برخی از نبردهای وی اکتفا کرده‌اند؛ به‌ویژه اطلاعات ما درباره جانشینان امیر شمله بسیار ناچیز است و بیشتر منابع حتی از ذکر نام آنان نیز خودداری کرده‌اند. تنها تاریخ‌نگاران انگشت‌شماری مانند صدرالدین حسینی در *اخبار الدوله السلجوقیه*، ذهبی در *تاریخ الاسلام* و غیره به مناسبت، به ذکر نام و بیان برخی از وقایع عصر

این شهرياران گمنام تاريخ خوزستان پرداخته‌اند.

نگارندگان نوشتار حاضر در پی آن‌اند که ضمن پرداختن به چگونگی شکل‌گیری «دولت محلی آل شمله» در خوزستان و مناسبات این خاندان با فرمانروایان و حکومت‌های هم‌جوار، به بررسی علل و عوامل زوال زود هنگام این حکومت نیز بپردازند. سؤالات اساسی این پژوهش به شرح زیر است:

۱. چه عواملی سبب تأسیس حکومت محلی آل شمله در خوزستان عصر سلجوقی شد؟
۲. مناسبات امیران این سلسله با فرمانروایان مجاور خود، به‌ویژه سلطنت سلجوقی و خلافت عباسی چگونه بود؟
۳. چه عواملی موجب زوال زود هنگام این حکومت بود؟

اهمیت سیاسی و اقتصادی خوزستان در عصر سلجوقی

ایالت خوزستان یکی از ایالت‌های مهم ایران در عصر سلجوقی بود. قرار گرفتن این ایالت در میان دو سرزمین مهم فارس و عراق عرب موجب شده بود خوزستان از نظر سیاسی و نظامی اهمیت خاصی داشته باشد. این موقعیت خاص جغرافیایی، به‌ویژه در قرن ششم قمری که خلافت عباسی (۱۳۲-۶۵۶ق) پس از چند قرن در صدد بازیابی قدرت سیاسی و دنیوی خود بود، اهمیت مضاعف یافت. علاوه بر این، ایالت خوزستان از نظر اقتصادی نیز بسیار مهم بود. وجود زمین‌های حاصلخیز و رودها موجب شده بود این سرزمین از نظر کشاورزی جایگاه ممتازی داشته باشد. مقدسی در این باره نوشته است: «خوزستان سرزمینی است خاکش مسی و گیاهش زر، پر از میوه و برنج... عسکر [مکرم] دو کشور را آذوقه می‌دهد» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۰۲/۲). به‌ویژه آنکه مزارع نیشکر این ایالت مشهور بود و «در خوزستان شهری نبود که نیشکر نداشته باشد» (ابن حوقل، ۱۹۳۸م: ۲۶).

علاوه بر کشاورزی، خوزستان از نظر صنعتی نیز اهمیت داشت. این ایالت از دیرباز یکی از مراکز مهم صنعت نساجی در ایران بود و کارگاه‌های نساجی آن شهره خاص و عام بود. مقدسی در این باره آورده است: «از شوشتر دیبای خوب، فرش و پارچه تافته... از شوش شکر بسیار، پارچه، خن [برای پوشاک نه عمامه]، از عسکر [مکرم] مقنعه‌های ابریشمی که به بغداد برنند... پرده‌های بصناً نام‌بردار است. در واسط^۳ پرده‌هایی می‌سازند و رویش می‌نویسند ساخت

۱. شهر عسکر مکرم مرکز کوره‌ای به همین نام، در نیمه شمالی جلگه خوزستان و بر دو سوی نهر مسرقان (گرگر کنونی) قرار داشته است (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۵۱).

۲. شهر بصنا یکی از شهرهای تابع کوره شوش بود (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۲۲/۲). این شهر در جنوب شوش و کنار رودخانه‌ای به نام «دجیل بصنا» (احتمالاً یکی از شعب کرخه) واقع بوده است (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۵۹).

۳. شهری در عراق امروزی.

ساخت بصنًا! و به جای آن به فروش می‌رسد ولی مانند آن نیست. در اهواز فوطه‌های ابریشمی خوب می‌بافند و زنان می‌پوشند. در نهرتیری^۱ لنگ‌های بزرگ می‌بافند» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۲۲/۲). دیبای شوشتر نیز شهرت جهانی داشت و پوشش خانه کعبه از آن تهیه می‌شد (اصطخری، ۱۹۲۷م: ۹۲). این ایالت از نظر تجاری و بازرگانی نیز اهمیت داشت. قرار گرفتن در مسیر راه‌های کاروان‌رو، داشتن رودهای پرآب و قابل کشتیرانی، مجاورت با خلیج فارس و موقعیت بندرگاهی موجب شده بود خوزستان از نظر تجاری (چه زمینی و چه دریایی) اهمیت زیادی داشته باشد (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۶۱-۲۶۶).

مجموع این عوامل سبب شده بود خوزستان از نظر سیاسی و اقتصادی ایالتی ویژه برای دربار سلجوقی باشد و به «جامه‌خانه سلجوقیان» مشهور شود (جوینی، ۱۳۸۵: ۲/۲). به این معنا که درآمدهای مالیاتی آن را به شکل مجزا و مستقل از سایر ایالات محاسبه و صرف مخارج جامه‌خانه دربار و تهیه البسه و پوشاک درباریان می‌کردند؛ درست مانند ایالت خوارزم که در آن دوره به «طشت‌خانه دربار» شهرت داشت (همان، همان‌جا).

تأسیس دولت محلی آل شمله در خوزستان

امیر شمله یکی از امیران ترکمان دربار سلطان مسعود سلجوقی و از یاران و نزدیکان «خاصبک» (ندیم خاص سلطان) بود. در منابع تاریخی از وی با نام‌های مختلفی یاد شده است. عده‌ای وی را با نام یعقوب بن ارسلان الافشری (بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۴۵؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۲۴۶)، برخی با نام آیدغدی^۲ (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۱۲/۲۶)، بعضی با نام کُشطغان (همدانی، ۱۳۸۶: ۲۷۵) و برخی دیگر با نام آیدغدی بن کُشطغان (بنداری، ۱۳۵۶: ۳۴۴؛ عمادالدین کاتب، ۱۴۲۵: ۳۷۱) یاد کرده‌اند. بدلیسی نیز به وی لقب «حسام‌الدین» داده و از او با عنوان «حسام‌الدین شوهلی» نام برده است (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۳/۱). با وجود این، بیشتر منابع از وی با لقب «امیر شمله ترکمانی» یاد کرده‌اند و وی بیش از همه در تاریخ با این لقب مشهور است. امیر شمله گویا از امرا و رؤسای ایل افشار بوده است. نام الافشری که معرب «افشار یا افشاری»^۳ است، به

۱. این شهر در غرب اهواز و بر سر راه واسط در کنار رودخانه‌ای به همین نام (یکی از شعب کرخه) واقع بود (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۶۰).

۲. «آی» یعنی ماه و «آیدغدی» (آیتغدی) یعنی ماه طلوع کرد (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۶/۲).

۳. برای اولین بار کاشغری (سال ۴۶۰ق) از این ایل نام برده است و افشار را شمشین طایفه از طوایف اوغوز محسوب کرده است (کاشغری، [بی‌تا]: ۱۰۷)، اما بیات افشارها را از ترکان غربی دانسته است که از ایالت سین‌کیانگ چین تا کرانه‌های شرقی و غربی مدیترانه پراکنده بودند و زبان غالب آنان نیز به‌تدریج و با پیشرفت زبان ترکی در این مناطق و طی هجوم ترکان شرقی تغییر یافت و به ترکی تبدیل شد (بیات، ۱۳۷۰: ۲۰۹). تا قرن

انتساب وی به این ایل اشاره دارد (بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۴۵؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۲۴۶). همان‌طور که گفته شد، وی از یاران خاصبک بود. خاصبک پس از مرگ سلطان مسعود در پی کشمکش‌های قدرت در دربار سلجوقی، موفق شد ملک‌محمد (حاکم خوزستان) را بر تخت سلطنت بنشانند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۱۲/۲۶؛ بنداری، ۱۳۵۶: ۲۷۳)، اما سلطان محمد دوم (۵۴۷-۵۵۴ق) در ابتدای سلطنت خود به دلیل تحریکات دشمنان خاصبک، از جمله جمال‌الدین‌بن قایماز، در پی قتل خاصبک و یاران وی (امیر شمله و امیر زنگی جاندار) برآمد (تتوی، [بی‌تا]: ۴۹۲). سلطان محمد با این مقصود، آنان را به بهانه مشورت نزد خود فرا خواند. شمله از آثار و علائمی که در کاخ دید، دریافت که توطئه‌ای در کار است و به خاصبک التماس کرد که برگردد، اما او نپذیرفت. در نتیجه، شمله از وی جدا شد و به تنهایی گریخت (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۱۲/۲۶). شمله بلافاصله بعد از شنیدن خبر قتل خاصبک، از همدان خارج شد و چندی بعد با گروهی انبوه از ترکمانان به سوی خوزستان رفت تا بر آن مسلط شود (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۱۰۱/۱۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۰/۲۶).

دلایل انتخاب خوزستان توسط شمله را این‌چنین می‌توان خلاصه کرد:

۱. خوزستان سرزمین ثروتمند و مهمی بود که کرسی امارت آن پس از آمدن سلطان محمد دوم به همدان، خالی مانده بود؛ بنابراین شمله می‌توانست با تسلط بر آن، این ایالت را به پایگاهی برای مقابله با سلطان محمد دوم تبدیل کند.
۲. گویا گروه‌هایی از ایل افشار در آن زمان در خوزستان سکونت داشتند. شمله با این کار می‌توانست از قدرت نظامی ایل خود برای مقابله با سلطان سلجوقی و همچنین تثبیت قدرت خود بهره‌گیرد. کسروی در این باره نوشته است اگر گروهی از افشارها در خوزستان زندگی نمی‌کردند، هیچ‌گاه شمله در آنجا پناه نمی‌گرفت (کسروی، ۱۳۸۴: ۴۸).

فرمانروایی شمله بر خوزستان را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:

۱. دوره کشمکش با ملک‌شاه دوم (۵۵۰-۵۵۴ق): این دوره چهار ساله، دوره تلاش امیر شمله برای تسلط بر خوزستان بود. وی در این سال‌ها با مانعی جدی به نام «شاهزاده ملک‌شاه دوم سلجوقی» روبه‌رو بود. شاهزاده ملک‌شاه پس از وفات سلطان مسعود به جانشینی وی برگزیده شد، اما پس از چند ماه توسط خاصبک از سلطنت برکنار شد و به زندان افتاد. وی نیز

پنجم قمری تاریخ قوم افشار را فقط می‌توان در جریان قوم اوغوز پیگیری کرد، اما در قرن‌های پنجم و ششم قمری، افشارها به همراه سلجوقیان به طرف ایران، آناتولی و عراق سرازیر شدند و در برپایی امیرنشین‌های ترکمن و فتح آناتولی نقش بارزی ایفا کردند (همان، ۳۰۷). احمد کسروی نیز بر آن است که اگر گروهی از افشارها در خوزستان زندگی نمی‌کردند، هیچ‌گاه شمله در آنجا پناه نمی‌گرفت (کسروی، ۱۳۸۴: ۴۸).

همزمان با فرار شمله از همدان، از زندان گریخت و پیش از شمله بر خوزستان مسلط شد (بنداری، ۱۳۵۶: ۲۷۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۱۲/۲۶). با وجود آنکه ملک‌شاه در این زمان از حمایت خلافت عباسی برخوردار بود و حتی دستگاه خلافت سپاهی برای مقابله با امیر شمله به یاری ملک‌شاه به خوزستان گسیل داشت (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۰/۲۶)، اما ملک‌شاه نتوانست بر شمله فائق آید و در این چهار سال مناطق مختلف خوزستان مرتباً بین این دو دست به دست می‌شد و در جنگ و گریزهایی که بین آنان روی می‌داد، گاهی شمله و گاه ملک‌شاه پیروز می‌شد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۹/۲۶، ۳۹/۲۷-۴۱). سرانجام در سال ۵۵۴ق. سلطان محمد دوم از دنیا رفت و ملک‌شاه به امید دستیابی به تاج و تخت، به امیر شمله پیشنهاد اتحاد داد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۶۲/۲۷). امیر شمله که از جنگ با ملک‌شاه به مقصود خود نرسیده بود، به این امید که پس از جلوس ملک‌شاه بر تخت سلطنت، حکم امارت خوزستان را از وی می‌گیرد، این پیشنهاد را پذیرفت. ملک‌شاه و امیر شمله پس از اتحاد، به همراه امیر زنگی سلغری (حاکم فارس) راهی اصفهان شدند و به آسانی بر آن شهر مسلط شدند، اما اهالی همدان -که طرفدار سلیمان‌شاه بودند- در مقابل آنان ایستادگی کردند (ابن‌اثیر، همان، ۶۳؛ نویری، ۱۴۲۲: ۵۹/۲۷). ملک‌شاه اندکی بعد در نتیجه توطئه ابن‌هبیره وزیر خلیفه المستنجد بالله (۵۵۵-۵۶۶ق) به قتل رسید (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۸۱/۲۷-۸۲). شمله نیز بلافاصله بعد از قتل ملک‌شاه به خوزستان بازگشت.

۲. دوره امارت بلامنازع (۵۵۴-۵۷۰ق): امیر شمله بعد از قتل ملک‌شاه به امیر بی‌رقیب خوزستان تبدیل شد و به مدت شانزده سال با اقتدار تمام بر این سرزمین فرمان راند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۸۵/۲۷-۸۶؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۸۰۵/۲، ۱۳۸/۴). قدرت وی در این دوره به حدی بود که فرمانروایان هم‌جوار از وی در هراس بودند. برای نمونه، فرمانروای فارس امیر زنگی سلغری -که از پشتیبانی خلافت عباسی نیز برخوردار بود- وقتی متحدش امیر اینانج (حاکم ری) در مقابل حملات ایلدگز^۱ از وی یاری خواست، سپاهی برای کمک به او فرستاد، اما خود شخصاً به سوی او نرفت؛ زیرا بیم آن داشت که شمله بر قلمرو او دست‌اندازی کند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۹۶/۲۷).

مناسبات امیر شمله با فرمانروایان و حکومت‌های هم‌جوار

قلمرو امیر شمله از شرق با دولت محلی سلغریان فارس (۵۴۳-۶۸۱ق)، از غرب با خلافت

۱. شمس‌الدین ابوبکر ایلدگز اتابک و شوهر مادر ارسلان‌شاه سلجوقی (۵۵۶-۵۷۱ق) که نزدیک به سی سال امارت آذربایجان و اران را در دست داشت. وی مؤسس سلسله اتابکان آذربایجان یا ایلدگریان (۵۴۱-۶۲۶ق) است (قزوینی، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

عباسی در عراق و از شمال با سلطنت سلجوقیان عراق (عجم) و دولت ایلدگزیان آذربایجان - که با عنوان «اتابک» واپسین سلاطین سلجوقی را تحت نفوذ خود گرفته بودند- همسایه بود. به طور کلی مناسبات امیر شمله با هیچ یک این دولت‌ها دوستانه نبود و سراسر دوره فرمانروایی‌اش با جنگ و کشمکش با آنان سپری شد. شمله در تمام دوره فرمانروایی خود دست از سیاست توسعه ارضی و دست‌اندازی به قلمرو دولت‌های هم‌جوار برنداشت. وی بعد از تثبیت قدرت خود در خوزستان، در سال ۵۶۱ق. لشکری به فرماندهی برادرزاده خود «قطیع بن سنکا» روانه بصره - که بخشی از قلمرو دستگاه خلافت بود- کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۱۷/۲۷-۲۱۸). خود نیز سال بعد (۵۶۲ق) به این بهانه که سلطان ارسلان‌شاه سلجوقی (۵۵۶-۵۷۱ق) شهرهای بصره، واسط و حله را به وی واگذار کرده است، عازم عراق شد، اما با پاسخ جدی خلیفه المستنجد (۵۵۵-۵۶۶ق) روبه‌رو شد. وی بعد از چهار ماه تاخت‌وتاز در عراق، به سختی شکست خورد و حتی برادرزاده‌اش (قطیع بن سنکا) به اسارت سپاه خلیفه درآمد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۳۱/۲۷).

شکست شمله از سپاه دستگاه خلافت، در سیاست توسعه ارضی وی خللی ایجاد نکرد، بلکه فقط جهت جغرافیایی آن را تغییر داد. وی بعد از شکست در عراق، متوجه ایالت فارس شد که در دست دودمان محلی سلغریان بود. فرصت مناسب برای تسلط بر این سرزمین در سال ۵۶۴ق. برای وی فراهم شد. در آن سال مردم فارس که از بدرفتاری‌های امیر زنگی سلغری به ستوه آمده بودند، امیر شمله را به شیراز دعوت کردند. شمله از این دعوت استقبال کرد و با لشکرش عازم فارس شد و به راحتی بر آن سرزمین مسلط شد. با وجود این پیروزی، وی و برادرزاده‌اش از سلف خود درس عبرت نگرفتند و شروع به ظلم و ستم به مردم فارس کردند؛ به همین دلیل مردم فارس دوباره به جانب‌داری از سلغریان پرداختند و امیر زنگی را به شیراز دعوت کردند. سرانجام در جنگی که بین شمله و زنگی در گرفت، شمله شکست خورد و به خوزستان بازگشت (همو، ۲۶۷/۲۷-۲۶۸). این شکست نیز امیر شمله را از سیاست توسعه طلبانه ارضی خود منصرف نکرد.

وی در سال ۵۶۸ق. از خلأ قدرت ناشی از مرگ ایلدگز استفاده کرد و لشکری به فرماندهی قطیع بن سنکا روانه نهاوند کرد و این شهر را از چنگ ایلدگزیان بیرون آورد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۴۷/۲۸-۴۸). تصرف نهاوند سبب شد پسر و جانشین ایلدگز یعنی محمد جهان‌پهلوان (۵۶۸-۵۸۲ق) سیاست مماشات و مدارای پدرش در قبال امیر شمله را کنار بگذارد و درصدد مقابله با وی برآید. از قضا در سال ۵۶۹ق. قطیع بن سنکا برادرزاده و سردار نامدار شمله که بازوی نظامی وی در تمامی لشکرکشی‌هایش بود، به دست نیروهای خلیفه المستضیء بأمرالله

(۵۶۶-۵۷۵ق) کشته شد (همو، همان، ۸۷). قتل ابن سنکا بنیه نظامی سپاه شمله را تضعیف کرد و جهان پهلوان را به پیروزی و غلبه بر امیر شمله امیدوارتر کرد. سرانجام در سال ۵۷۰ق. جهان پهلوان ایلدگری به بهانه کمک خواستن گروهی از ترکمانان که شمله قصد تنبیه آنان را داشت، در حوالی قرمیسین (کرمانشاه) در مقابل امیر شمله صف‌آرایی کرد. در این نبرد شمله کشته شد و فرزند و برادرزاده‌اش اسیر شدند و به دوران بیست ساله فرمانروایی‌اش بر خوزستان خاتمه داده شد (حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۶۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۵/۲۸-۱۱۶).

گفتنی است تمام مناسبات امیر شمله با فرمانروایان هم‌جوارش محدود به جنگ و درگیری نبود. در خلال این جنگ و کشمکش‌ها، کوشش‌هایی از سوی دو طرف برای برقراری روابط دوستانه صورت گرفت. شمله در ابتدای ورودش به خوزستان در سال ۵۵۰ق، با لشکریان خلیفه مقتفی (۵۳۰-۵۵۵ق) که برای کمک به ملک‌شاه دوم آمده بودند، روبه‌رو شد. شمله این لشکر را در هم شکست و سران آن را اسیر کرد، اما همه آنان را آزاد و از خلیفه عذرخواهی کرد. (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۸/۱۰۱-۱۰۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۶/۲۹۰-۲۹۱). این امر نشان می‌دهد که شمله در آغاز در پی جلب حمایت خلیفه بوده و قصد داشت از حمایت سیاسی و معنوی خلافت در مقابله با سلجوقیان بهره گیرد، اما با برخورد سرد دستگاه خلافت مواجه شد؛ زیرا در آن زمان دستگاه خلافت در پی اعاده قدرت سیاسی خود در عراق بود و از نظر سران بغداد، حضور یک شاهزاده ضعیف سلجوقی (ملکشاه بن محمود) در مجاورت قلمرو آنان خطر کمتری داشت تا یک امیر یاغی ترکمان. همین امر سبب شد شمله بعد از تثبیت فرمانروایی خود در خوزستان، با وجود اختلافات فراوان با دربار سلجوقی، در صدد سازش با او برآید.

شمله با وجود آنکه بدون اجازه دربار سلجوقی بر خوزستان مسلط شده بود، اما در ظاهر خود را تابع سلجوقیان نشان داد و پسر ملک‌شاه دوم را تحت سرپرستی خود گرفت و خود را «اتابک» وی خواند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۸۱۰/۲). وی با این کار می‌خواست امارت خود را مشروع جلوه دهد؛ زیرا در عرف سیاسی آن روز، حکومت حق دودمان سلجوقی تلقی می‌شد و امیرانی که بدون اجازه آنان به قدرت می‌رسیدند، غاصب محسوب می‌شدند و مشروعیت نداشتند. همچنین سلطان ارسلانشاه سلجوقی و اتابکش شمس‌الدین ایلدگز که در آن زمان توانایی کوتاه کردن دست شمله از خوزستان را نداشتند، در پی سازش با وی برآمدند و سعی کردند از امارت شمله در خوزستان به عنوان «دولتی حائل» و یک وزنه تعادل در برابر دستگاه خلافت استفاده کنند. ارسلانشاه در راستای این سیاست، ضمن تأیید ضمنی فرمانروایی شمله بر خوزستان، توفیقاتی مبنی بر واگذاری برخی از شهرهای عراق مانند بصره، واسط و حله به

شاهزاده تحت سرپرستی شمله صادر کرد و این تویعات را برای شمله فرستاد و با این کار وی را به جنگ با خلیفه و حمله به عراق تحریک کرد (همان، همان‌جا)، اما همان‌طور که گفته شد، این لشکرکشی به شکست شمله انجامید. دستگاه خلافت با وجود پیروزی بر شمله، متوجه خطر بالقوه وی در مرزهای شرقی خود شد؛ به همین دلیل درصدد سازش با وی برآمد. خلیفه بدین منظور یوسف دمشقی (مدرس نظامیه بغداد) را برای انعقاد پیمان سازش به خوزستان فرستاد، اما سفیر در راه درگذشت و این موضوع مسکوت ماند (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق: ۳۷۳/۱۵، ابن‌دبیتی، ۱۴۲۷ق: ۱۰۴/۵). با وجود این، شمله دیگر هیچ‌گاه درصدد رویارویی مستقیم با دستگاه خلافت برنیامد و یا فرصت این‌کار را پیدا نکرد.

به نظر می‌رسد سیاست توسعه‌طلبانه ارضی امیر شمله و خوی جنگ‌طلبی وی از یک سو و موقعیت سوق‌الجیشی خوزستان و تضاد منافع دولت‌های بزرگ (سلطنت سلجوقی و خلافت عباسی) از سوی دیگر، مانع از به ثمر رسیدن تلاش‌های دو طرف برای ایجاد روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز بین دولت محلی امیر شمله و دولت‌های مجاورش شد. در نتیجه، روابط امیر شمله با دولت‌های پیرامون قلمروش غالباً خصمانه و ستیزه‌جویانه بود.

تضعیف حکومت محلی آل شمله در زمان امیران بن شمله

احکومت محلی امیر شمله با کشته شدن وی به دست ایلدگزیان سرنگون نشد و توسط فرزندان او تداوم یافت، اما این دولت بسیار ضعیف شد و گویا جانشینان امیر شمله به صورت دست‌نشانگان ایلدگزیان درآمدند. بعد از قتل شمله، پسرش «شرف‌الدین امیران بن شمله» جانشین وی شد (حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۶۹). در منابع مختلف آمده است که بعد از کشته شدن شمله در جنگ قرمیسین، فرزندش به دست محمدبن ایلدگز اسیر شده است (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۵/۲۸-۱۱۶)، اما هیچ‌یک به نام این فرزند و چگونگی برخورد محمدبن ایلدگز با وی اشاره نکرده‌اند. به نظر می‌آید وی همان امیران بن شمله است و در دوران اسارت توجه ایلدگزیان را به خود جلب کرد و با کمک آنان به خوزستان بازگشت و تاج و تخت پدرش را صاحب شد؛ مشروط بر اینکه تابع ایلدگزیان باشد. مؤید این مطلب عهدنامه‌ای از محمدبن ایلدگز به تاریخ ۲۷ محرم ۵۷۳ است که طبق آن، امیر ایلدگزی املاک وسیعی را در خوزستان و لرستان به امیران بن شمله واگذار کرده است. محمدبن ایلدگز در این سند دو بار تکرار کرده که این املاک را از سلطان طغرل سوم گرفته و به شرف‌الدین واگذار کرده است (مجهول المؤلف، ۱۳۹۸: ۱۳۰-۱۳۳؛ لمبتن، ۱۳۹۶: ۱۱۹-۱۲۰). علاوه بر این، منابع تاریخی خوزستان و عراق عجم را از سرزمین‌های تحت سلطه قزل ارسلان (۵۸۲-۵۸۷ق) برادر و جانشین محمد پهلوان

ایلدگری ذکر کرده‌اند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۴۱۰/۳۰). بنابراین مشخص می‌شود که امیران بن شمله برخلاف پدرش امیر مستقلی نبوده و به عنوان امیر دست‌نشانده ایلدگریان و سلجوقیان در خوزستان حکومت داشته است.

مهم‌ترین واقعه دوران فرمانروایی امیران، شورش یکی از شاهزادگان سلجوقی به نام ملک محمد بن طغرل بر طغرل سوم سلجوقی (۵۷۱-۵۹۰ق) بود. ملک محمد عموی سلطان طغرل سوم بود. گویا امیران بن شمله اتابک وی بوده و این شاهزاده در زمان ارسال‌نامه در خوزستان نزد امیران بن شمله پرورش یافته است (حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۶۹، ۱۷۲؛ نیشابوری، ۱۳۳۲: ۷۶). ملک محمد خواهر ابن شمله را نیز به زنی داشت و در واقع، داماد آل شمله بوده است (حکیم زجاجی، ۱۳۸۳: ۱۳۲۰/۲). بیشتر منابع تاریخی اشاره‌ای به نقش ابن شمله در این شورش نکرده‌اند، اما صاحب تاریخ منظوم همایون‌نامه به نقش ابن شمله در این شورش اشاراتی کرده است (همان، ۱۳۲۱). صدرالدین حسینی نیز آورده است که ملک محمد از ابن شمله یاری خواسته و شرف‌الدین در پاسخ وی گفته بود: «من یک تنه با اتابک پهلوان بر نیایم که دیروز پدرم به قرمیسین (کرمانشاه) با او نبرد کرد و شکست خورد و به قتل آمد. اکنون نیز سپاهیان عراق و آذربایجان و ایران بیش از ۵۰ هزار سوار با اویند. با این همه تو به اصفهان برو، شاید که چون سپاهیان و امیران سلطان از آمدنت به اصفهان آگاه شدند، برخی از ایشان به تو بیوندند. اگر چنین شد من و سپاهیانم نیز به خدمت می‌آییم» (حسینی، ۱۹۳۳: ۱۶۹).

ملک محمد سرانجام از اتابک پهلوان و سلطان طغرل سوم شکست خورد و به خوزستان گریخت. ابن شمله از ترس اتابک ایلدگری مانع ورود وی به خوزستان شد. ملک محمد به ناچار به سوی عراق رفت، اما خلیفه نه تنها به وی پناه نداد، بلکه سپاهی برای دستگیری‌اش فرستاد. ملک محمد ناگزیر دوباره به سوی خوزستان بازگشت، اما این بار نیز ابن شمله از پناه دادن به وی خودداری کرد. ملک محمد ناگزیر به امیر زنگی سلغری (حاکم فارس) پناهنده شد، اما امیر زنگی با تهدید جهان‌پهلوان مجبور شد وی را تحویل دهد (همان، ۱۶۹-۱۷۲).

این گزارش نشان می‌دهد که حکومت آل شمله بعد از قتل شمله بسیار ضعیف شده بود و آنان از قدرت و هیبت ایلدگریان ترس داشتند و جرئت هیچ‌گونه مقابله و اظهار وجود علنی در مقابل ایلدگریان را نداشتند. با وجود این، مخفیانه به توطئه‌چینی و فتنه‌انگیزی علیه آنان می‌پرداختند. گویا آل شمله در برابر دیگر همسایه قدرتمند خود یعنی خلافت عباسی نیز همین سیاست را در پیش گرفته بودند. در سال ۵۷۲ق. پسر ملک‌شاه بن محمود^۱ -که در خوزستان نزد

۱. در منابع اشاره‌ای به نام این شاهزاده سلجوقی نشده است. گویا او همان شاهزاده‌ای است که در زمان شمله نیز تحت سرپرستی وی بوده است (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۳۰/۲۷).

فرزندان شمله بود- روانه عراق شد و در بین راه بندنیجین^۱ را غارت کرد، اما در زد و خوردی کوتاه از لشکر خلیفه شکست خورد و به خوزستان بازگشت (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴۸/۲۸). از آنجا که این شاهزاده تحت سرپرستی خاندان شمله بود و در خوزستان اقامت داشت، احتمال دارد این خاندان در تحریک و تشویق وی برای حمله به عراق نقش داشته‌اند، اما این بار نیز به دلیل ضعف و فتوری که بر این خاندان حاکم شده بود، مانند ماجرای شورش ملک محمد هیچ‌گونه حمایت عملی از وی نکردند.

سرنگونی آل شمله و سیطره خلافت عباسی بر خوزستان

مشخص نیست امیران بن شمله تا چه سالی بر کرسی فرمانروایی خوزستان باقی مانده و در چه سالی و چگونه از دنیا رفته است؟ گویا جانشین وی، برادرش «سوسیان بن شمله»^۲ بود که تا سال ۵۸۹ ق. فرمانروایی خوزستان را در دست داشت و در این سال فردی را به نگرهبانی یکی از قلاع خوزستان گماشت، اما این شخص با مردم آن قلعه بدرفتاری کرد؛ به همین دلیل یکی از مردم آن قلعه او را کشت و اهالی دژ خود را طرفدار خلیفه عباسی اعلام کردند و دژ به تصرف خلیفه الناصر لدین الله (۵۷۵-۶۲۲ ق) درآمد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۰۶/۳۰-۱۰۷).

سوسیان در سال ۵۹۰ ق. از دنیا رفت و بر سر جانشینی وی بین فرزندان و دیگر اعضای خاندان شمله اختلاف افتاد. «شمس الدین علی» پسر بزرگ سوسیان (ذهبی، ۱۴۱۳ ق: ۸۹ / ۴۲) بی توجه به خطری که اساس دولتشان را تهدید می‌کرد، برای غلبه بر رقبای هم‌خون خود، از ابن قصاب (وزیر خلیفه الناصر لدین الله) یاری خواست و او را به خوزستان دعوت کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۶/۳۰). ابن قصاب پیش از رسیدن به وزارت، سال‌ها در خوزستان حضور داشته و با بسیاری از اعیان و بزرگان این دیار از جمله علی بن سوسیان رابطه دوستانه داشت و به اوضاع و احوال خوزستان و شهرهای آن کاملاً واقف بود (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۳۱)؛ به همین دلیل از پیشنهاد علی بن سوسیان استقبال کرد و رضایت خلیفه ناصر برای لشکرکشی به خوزستان را گرفت. وی سرانجام در محرم ۵۹۱ به خوزستان لشکر کشید و شوشتر را به تصرف درآورد. سپس شهرهای دیگر خوزستان را نیز گرفت و فرماندارانی را که آل شمله بر

۱. بندیجین یا بندیجان شهری در جنوب خانیقین و شرق بعقوبه که امروزه مندلی نام دارد (ملایری، ۱۳۷۹: ۲۹۱/۲).

۲. استنباط نگارندگان این است که نام وی شوشیان بوده و سوسیان معرب است؛ زیرا نام شوش نیز در بسیاری از کتب جغرافیایی کهن به صورت سوس (السوس) ضبط شده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۰۴/۲؛ ابن رسته، ۱۸۹۲م: ۱۸۸؛ ابن فقیه، ۱۴۱۶ ق: ۳۹۵).

آن دیار گماشته بودند، برکنار و فرزندان شمله را نیز دستگیر کرد و به بغداد فرستاد (ربیع‌الاول ۵۹۱) (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۷/۳۰؛ نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۳۱).

ذهبی نوشته است: «علی به حضور خلیفه رسید و کلید قلعه‌های پدرش را تقدیم کرد و خلیفه او را از فرمانروایی خوزستان خلع نمود» (ذهبی، ۱۴۱۳: ۸۹/۴۱). وی در جایی دیگر نوشته است: «شمس‌الدین علی همراه زنان پدرش و اطرافیانش وارد بغداد شد و به دربار خلیفه ملحق گردید. او جوانی بسیار زیبا بود و در زیبایی ضرب‌المثل بود» (همو، همان، ۷۹/۴۲). به جز این دو گزارش، در منابع تاریخی هیچ اشاره دیگری به سرنوشت خاندان شمله در بغداد و چگونگی برخورد خلیفه با آنان نشده است. بدین ترتیب، همزمان با سقوط سلطنت سلجوقی در ایران، فرمانروایی آل شمله ترکمانی در خوزستان نیز به سر آمد و خوزستان به صورت مستقیم به زیر سلطه خلافت عباسی رفت.

بلافاصله بعد از سقوط سلجوقیان در ایران، خوارزمشاهیان (۵۹۰-۶۲۸ق) جای آنان را گرفتند و مانع پیشروی لشکر خلیفه به فرماندهی ابن‌قصاب در غرب ایران شدند و خلیفه‌الناصر بعد از کشمکش‌های کوتاه با سلطان تکش خوارزمشاه (۵۶۸-۵۹۶ق) مجبور شد «منشور سلطنت ممالک عراق [عجم] و خراسان و ترکستان» را برای وی بفرستد (جوینی، ۱۳۸۵: ۴۳/۲)، اما خوزستان از این قاعده مستثنی شد. با وجود آنکه تکش در پاسخ به نماینده خلیفه که از وی خواسته بود به سرزمین‌های تحت سلطه خود قناعت کند، با صراحت خواستار واگذاری خوزستان به خود شد و گفت «حکم امیرالمؤمنین را باشد من شهنه‌ام از قبل او و دشمن بسیار دارم و از همه بیشم و بی‌لشکری نمی‌توانم بود. ۱۷۰ هزار فلان دیوان عرض در قلم آورده است از حواشی ما، این لشکر را بدان نان پاره کار بر نمی‌آید، انعام کنند و خوزستان به من ارزانی دارد تا حواشی ما را کفافی تمام بود» (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۸۵)، اما خلیفه به این درخواست وقعی ننهاد و تکش و جانشینانش نیز هیچ‌گاه نتوانستند بر خوزستان مسلط شوند. بنابراین خوزستان در سراسر دوره خوارزمشاهی به دلایلی چون نزدیکی جغرافیایی به مرکز خلافت و گرفتاری‌های سیاسی- نظامی خوارزمشاهیان در شرق و غیره، زیر سلطه دستگاه خلافت باقی ماند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۱۶/۲-۶۱۷؛ منهاج سراج، ۱۳۷۱: ۳۰۲/۱؛ جوینی، ۱۳۸۵: ۱۲۰/۲).

خلیفه‌الناصر در دوران زمامداری خود، چند امیر برای اداره امور خوزستان منصوب کرد.

این امیران عبارت بودند از:

۱. مجیرالدین طاشتکین (۵۹۱-۶۰۲ق)؛

۲. قطب‌الدین سنجر (۶۰۲-۶۰۷ق)؛

۳. مجاهدالدین یاقوت (۶۰۷-۶۱۳ق)؛

۴. مظفردالدین سنقر مشهور به «وجه السبع»^۱.

این امیران همگی از «غلام- فرماندهان ترک» وفادار خلیفه بودند و به نمایندگی از خلیفه این ایالت را اداره می‌کردند و مانع از دست‌اندازی نیروهای خوارزمشاهی به این سرزمین می‌شدند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۲۴/۳۱، ۱۷۸، ۲۵۷؛ ابن قلانسی، [بی تا]: ۶۹۵/۱؛ ابن دبیثی، ۱۴۲۷ق: ۳۷۲/۳؛ جوینی، ۱۳۸۵: ۴۱۱/۳، ۲۰۲/۲؛ ابن تغری بردی، ۱۳۹۲ق: ۱۹۰/۶؛ فاسی، ۱۴۱۹ق: ۲۹۱/۴). البته قطب‌الدین سنجر که در سال ۶۰۷ق. درصدد شورش علیه خلیفه برآمده بود و قصد داشت برای خویش امارتی مستقل در این سرزمین بنیان نهاد، بلافاصله توسط سپاه اعزامی از بغداد سرکوب و برکنار شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۳۷۱-۲۵۵/۳۱؛ نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۳۸؛ ابن دبیثی، ۱۴۲۷ق: ۲۷۲/۳-۲۷۳). گفتنی است خلیفه الناصر در سال ۶۱۳ق. فرمانروایی خوزستان را به دو تن از نوادگان خود یعنی «مؤید و موفق» فرزندان پسر کوچک خود «الملک المعظم علی» واگذار کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۸/۳۲-۱۰). گویا هدف او از این کار تسلط بیشتر بر خوزستان از طریق خاندان خود بوده است، اما به نظر می‌رسد این سیاست چندان موفق نبوده است؛ زیرا چندی بعد به سیاست سابق خود یعنی گماشتن غلامی ترک‌نژاد بازگشت و مظفردالدین وجه السبع را به امارت خوزستان منصوب کرد (جوینی، ۱۳۸۵: ۴۱۱/۳).

به نظر می‌آید تاخت و تازهای غیاث‌الدین بن سلطان محمد خوارزمشاه در ایالت فارس و در مرزهای خوزستان، خلیفه را قانع کرد که امارت یک سردار ترک بر خوزستان برای مقابله با تهدیدات خوارزمشاهیان به صواب نزدیک‌تر است تا امارت شاهزاده‌ای جوان و کم‌تجربه از خون وی (همان، ۲۰۲/۲).

جای بسی تأمل دارد که تمام امیران ترک‌نژادی که الناصر به امارت خوزستان گماشته بود، در کارنامه خود سابقه سرپرستی و امارت حجاج بیت‌الله الحرام را داشتند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۶۸/۳۱؛ ابن قلانسی، [بی تا]: ۶۹۵/۱-۶۹۶؛ فاسی، ۱۴۱۹ق: ۲۹۱/۴-۲۹۲، ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۴۵/۱۳؛ ابن دبیثی، ۱۴۲۷ق: ۳۷۲/۳) که این امر نمی‌تواند اتفاقی باشد. به نظر می‌رسد یکی از راه‌های اصلی سفر حجاج مناطق مختلف ایران به مکه، از طریق خوزستان بود. برای مثال، مقدسی «دورق» (شادگان) را مرکز گرد آمدن حاجیان فارس و کرمان بیان کرده است (مقدسی،

۱. وجه السبع یعنی روی شیر (تنوی، [بی تا]: ۵۹۰)؛ کسی که سیما و چهره‌ای چون چهره شیر دارد. ممکن است این لقب به خاطر شجاعت وی در میدان‌های نبرد به وی داده شده باشد. شاید هم به خاطر شکل ظاهری چهره‌اش بوده است. دوره زمامداری وی دقیقاً مشخص نیست، اما به‌طور قطع بین سال‌های ۶۱۹ تا ۶۲۲ امیر خوزستان بوده است (جوینی، ۱۳۸۵: ۴۱۱/۲).

۱۳۶۱: ۶۱۵/۲). گویا الناصر قصد داشته است با قرار دادن امیرالحاج‌های خود به عنوان امیران خوزستان، دست به تبلیغات گسترده علیه دولت خوارزمشاهی در بین این حاجیان بزند و این حکومت را معارض با خلافت عباسی معرفی کند و از این طریق مشروعیت آنان را زیر سؤال ببرد و به تضعیف جایگاه آنان بپردازد. در عین حال، در راستای سیاست احیای قدرت دنیوی خلافت، به تبلیغ این موضوع پردازد که خلیفه به عنوان جانشین رسول الله (ص) فرمانروای واقعی تمام جهان اسلام و از جمله ایران است و پادشاهان مخالف وی مشروعیت ندارند و از این طریق جایگاه دینی و دنیوی خلافت را در بین حجاج تثبیت کند.

منابع تاریخی بعد از مرگ خلیفه الناصر از شخص خاصی به عنوان امیر منصوب خلفا در خوزستان نام نبرده‌اند، اما اشارات منابع تاریخی نشانگر آن است که تا زمان سرنگونی دستگاه خلافت توسط هلاکوخان مغول در سال ۶۵۶ق، خوزستان زیر سلطه مستقیم کارگزاران دستگاه خلافت بوده (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۷۸/۲۷-۲۷۹؛ جوینی، ۱۳۸۵: ۲۰۴-۲۰۶؛ مستوفی، ۱۳۹۴: ۵۴۳) و پس از سقوط بغداد به اشغال مغولان درآمد و هلاکوخان حکومت عراق و خوزستان را توأمان به عظاملک جوینی (نویسنده و مورخ شهیر دربار خود) واگذار کرده است (جوینی، ۱۳۸۵: ۴۵/۱، ۲۹۲/۳؛ مستوفی، ۱۳۹۴: ۵۸۹؛ شوشتری، ۱۳۷۷: ۷۰/۱).

عوامل سقوط زود هنگام حکومت آل شمله در خوزستان و استیلای نهاد خلافت بر آن

عصر سلجوقی دوران تأسیس و تثبیت حکومت‌های محلی در ایالت‌های مهم ایران است. برخی از این حکومت‌ها بعد از سقوط سلجوقیان نیز همچنان باقی ماندند و تا مدت‌ها در حیات سیاسی و اجتماعی مردم ایران نقش‌آفرین بودند، اما حکومت محلی آل شمله در خوزستان برخلاف معاصران خود، مقارن با سقوط سلجوقیان از میان رفت. این امر معلول عللی چند است. مهم‌ترین عوامل عبارت است از:

۱. **عدم ایجاد مشروعیت مستقل:** مشروعیت اساس و پایه حاکمیت است که همزمان به دو موضوع متقابل اشاره دارد. نخست، ایجاد حق حکومت برای حاکمان و دیگری شناسایی این حق از سوی حکومت شوندگان. با توجه به اینکه دوام و قوام حاکمیت‌ها بسته به مشروعیت آنهاست، حکومت‌های غاصب و غیرمشروع نیز در تلاش‌اند به گونه‌ای حاکمیت خود را به نوعی مشروعیت ولو کاذب بیاریند (شجاعی زند، ۱۳۷۹: ۳۲). روسو در این باره گفته است مقتدرترین فرد هم هیچ‌گاه تا بدان حد قوی نیست که بتواند برای همیشه آقا و فرمانروا باشد؛ مگر اینکه زور را به حق تبدیل کند (مک آیور، ۱۳۴۹: ۲۲).

شمله ترکمانی امیری یاغی بود که بدون اجازه سلاطین سلجوقی که حاکمان مشروع

محسوب می‌شدند، با زور شمشیر بر خوزستان مسلط و فرمانروای آن شد. وی نیز مانند سایر حاکمان در پی یافتن دستاویزی برای مشروعیت حکومت خود بود تا از طریق آن حکومتش مورد پذیرش مردم و حتی دیگر حاکمان و زمامداران واقع شود. در آن روزگار امیرانی مانند شمله برای مشروع جلوه دادن امارت خود دو راه بیشتر نداشتند: جلب رضایت دستگاه خلافت و گرفتن منشور امارت از خلیفه عباسی؛ و جلب حمایت سلطنت سلجوقی و گرفتن فرمان حکومت از سلطان.

امیر شمله در ابتدا سعی کرد خود را به دستگاه خلافت نزدیک کند. وی برای رسیدن به این مقصود حتی سرداران خلیفه را که به جنگ وی آمده بودند، آزاد و از خلیفه عذرخواهی کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۰۱/۱۸-۱۰۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۰/۲۶-۲۹۱)، اما دستگاه خلافت در آن زمان در حال احیای قدرت سیاسی خود در عراق بود؛ به همین دلیل حاضر به پذیرش حکومت امیری ترکمان مانند شمله در مجاورت قلمرو خود نشد. بنابراین شمله به سوی دربار سلجوقی متمایل شد. وی یکی از شاهزادگان سلجوقی (پسر ملکشاه دوم) را تحت سرپرستی خود گرفت و خود را «اتابک» وی خواند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۳۰/۲۷). مقام اتابکی در آن دوره منصبی مشروعیت‌بخش برای امیران قدرت‌طلب بود و آنان با این عنوان حکومت خود را مشروع جلوه می‌دادند و این طور وانمود می‌کردند که شاهزاده فرمانروای ایالت است و آنان به نیابت از وی اداره امور را برعهده دارند.

دربار سلجوقی که در آن زمان توانایی کوتاه کردن دست شمله از خوزستان را نداشت، امارت وی بر خوزستان را تأیید کرد. زمامداران دربار سلجوقی با این کار سعی کردند از یک سو امیر شمله را تا حدودی تحت فرمان خود آورد و از سوی دیگر، از امارت وی به عنوان دولت حائل و وزنه تعادل در برابر خلافت عباسی بهره ببرند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۸۱۰/۲).

به نظر می‌رسد جانشینان شمله نیز از منصب اتابکی به عنوان اساس مشروعیت حکومت محلی خود بهره می‌بردند؛ زیرا از شرف‌الدین امیران (پسر و جانشین شمله) نیز به عنوان اتابک دو تن از شاهزادگان سلجوقی، یعنی ملک محمد بن طغرل و یکی از پسران ملکشاه بن محمود نام برده شده است (حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۶۹، ۱۷۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴۸/۲۸). از این رو می‌توان از دولت بنی‌شمله به عنوان «اتابکان خوزستان» نیز یاد کرد. امیر شمله و جانشینانش با این کار توانستند در کوتاه‌مدت بحران مشروعیت حکومت خود را حل کنند، اما گره زدن مشروعیت دولت آنان به سلطنت سلجوقی در بلندمدت مشکل‌آفرین شد. با سقوط سلطنت سلجوقی در سال ۵۹۰ق، مشروعیت آل شمله نیز زیر سؤال رفت و بلافاصله بعد از سقوط سلطنت سلجوقی سرنگون شد.

۲. **عدم محبوبیت مردمی:** خاندان شمله از رؤسای قبایل ترکمان افشار بودند و از مردمان بومی خوزستان محسوب نمی‌شدند. بدون تردید، این خاندان در نظر مردم خوزستان بیگانه قلمداد می‌شدند و فاقد پایگاه اجتماعی بومی بودند. اگرچه گروه‌هایی از ایل افشار در خوزستان ساکن بودند و اساساً شمله به کمک آنان بر این سرزمین مسلط شد (کسروی، ۱۳۸۴: ۴۸)، اما به نظر می‌آید تعداد آنان در خوزستان زیاد نبود و در بافت جمعیتی این منطقه جمعیت قابل توجهی نداشتند. امیر شمله و خاندانش حاکمان دورانیدیش و آینده‌نگری نیز نبودند تا دادگری پیشه کنند و از این طریق قلوب مردم را به خود متمایل کنند و بر مقبولیت اجتماعی خود بیفزایند. در منابع تاریخی کمتر به نحوه برخورد این خاندان با مردم اشاره شده است، اما از اندک اشارات می‌توان دریافت که این خاندان حتی نسبت به سایر حکام و زمامداران معاصر خود نیز از خوشنامی کمتری برخوردار بودند و جز قتل و قهر و غارت روش دیگری برای حکومت‌داری نمی‌دانستند. ذهبی درباره سرسلسله این خاندان آورده است: «لارحمة الله علیه، فمان کان اظلمه و أغشمه»^۱ (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۳۹/۳۹۵). همین حکومت ظالمانه باعث شد مردم حمایت چندانی از این خاندان در مقام لشکر خلیفه نکنند و حتی اشاره شده است که در برخی مناطق داوطلبانه خود را تابع دستگاه خلافت اعلام کردند. برای نمونه، ابن‌اثیر نوشته است در سال ۵۸۹ق. مردم یکی از دژهای خوزستان، حاکم منصوب سوسیان‌بن شمله را که با آنان بدرفتاری می‌کرد، کشتند و خود را تحت حمایت خلیفه الناصر اعلام کردند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۰۶/۳۰-۱۰۷).

۳. **احیای قدرت سیاسی خلافت عباسی:** در تفکر سیاسی غالب جهان اسلام (دیدگاه اهل سنت) حکومت بر سرزمین‌های اسلامی و تمامی مسلمانان، از آن خلیفه است که به عنوان «جانشین پیامبر(ص)» رهبری سیاسی و دینی مسلمانان را برعهده دارد و از طُرُق مختلف، مانند تأیید اهل حل و عقد، استخلاف، شورا و حتی استیلا به خلافت برگزیده می‌شود (خنجی، ۱۳۶۲: ۷۹-۸۲؛ فیرحی، ۱۳۸۸: ۲۰۲؛ قادری، ۱۳۶۷: ۲۴-۳۵). تا زمانی که نهاد خلافت از نظر سیاسی و نظامی توانایی اداره قلمرو وسیع اسلامی را داشت، خلیفه نظراً و عملاً رهبری دینی و دنیوی مسلمین را برعهده داشت، اما با آشکار شدن نشانه‌های ضعف و انحطاط دستگاه خلافت عباسی در سده‌های سوم و چهارم قمری، در بخش‌های مختلف جهان اسلام و از جمله ایران امرا و فرمانروایانی سر برآوردند که بی‌اذن خلیفه و با زور و غلبه، امارت منطقه یا مناطقی را به چنگ آوردند و سپس خلیفه را در تنگنا قرار دادند که با ارسال «لوا و منشور» حکومت آنان را تأیید کند. در عوض آنان نیز خلیفه را پیشوای مذهبی خود قلمداد می‌کردند و

۱. خدا او را نیامرزد؛ زیرا که [فرمانروایی] بسیار ستمگر و ظالم بود.

نام وی را در خطبه و سکه می‌آوردند. این شرایط متفکران اهل سنت را به فکر چاره انداخت تا به توجیه وضعیت سیاسی پیش‌آمده بپردازند و از عقاید خود درباره مقام و منصب خلافت پاسداری کنند. آنان امارت و فرمانروایی بر سرزمین‌های اسلامی را به دو دسته «امارت استکفا» و «امارت استیلا» تقسیم و مشروعیت آن را مشروط به دریافت «عهد و لواء» از جانب خلیفه کردند (ماوردی، ۱۹۸۹: ۴۰-۴۶؛ خنجی، ۱۳۶۲: ۸۲).

بدین ترتیب، به امارت کسانی که با زور شمشیر بر سرزمینی مسلط شدند و سپس خلیفه را مجبور به تأیید امارت خود کردند، مشروعیت دادند. در عوض، این امیران همچنان که در اداره قلمرو خود استقلال داشتند، خود را اتباع وفادار خلیفه، مقتدای روحانی مسلمین می‌دانستند (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۲). ابن‌خلدون در این باره گفته است: «وضع پادشاهان ایران در مشرق بر این شیوه بود که آنها تنها از لحاظ تبرک و میمنت به طاعت و فرمانبری از خلیفه اعتقاد داشتند. ولی امر سلطنت با تمام عناوین و القاب و تشکیلات و خصوصیات آن به خود آنان اختصاص داشت و خلیفه را بهره‌ای از آن نبود» (ابن‌خلدون، ۱۳۵۹: ۴۰). در نتیجه این احوال، دستگاه خلافت قدرت دنیوی و سیاسی خود را از دست داد و به نهاد مشروعیت‌بخش امیران و سلاطین مختلف تبدیل شد. البته خلفای عباسی از این رابطه مشروعیت‌دهی صرف به دولت‌های مستولی و برکنار ماندن از اقتدار سیاسی ناراضی بودند و هرگاه شرایط را مساعد می‌یافتند و از قوای نظامی کافی برخوردار بودند، درصدد احیای اقتدار سیاسی خود برمی‌آمدند. در قرن ششم قمری در نتیجه جنگ و کشمکش‌های درون‌دودمانی سلجوقیان، این حکومت رو به ضعف نهاد و فرصت مناسب برای دستگاه خلافت فراهم شد تا قدرت سیاسی از دست رفته خود را بازیابد؛ به همین دلیل به منظور تضعیف بیشتر سلجوقیان و افزایش نفوذ و قدرت سیاسی خویش، وارد دسته‌بندی‌ها و کشمکش‌های سیاسی و نظامی مدعیان تخت سلطنت سلجوقی شد و حتی خلفایی چون المسترشد (۵۱۲-۵۲۹ق) و الراشد (۵۲۹-۵۳۱ق) جان خود را بر سر این راه نهادند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۵/۲۳۴؛ بنداری، ۱۳۵۶: ۲۱۱-۲۱۲، ۲۲۱)، اما این آرمان فراموش نشد. خلیفه بعدی یعنی المقتفی (۵۳۰-۵۵۵ق) موفق شد اقتدار خلافت را در بغداد و سراسر عراق احیا کند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۷/۷۱).

خلفای بعد از وی نیز در همین مسیر گام برداشتند و دست سلجوقیان را از امور عراق کوتاه کردند. بنداری در این باره نوشته است: «انان از بغداد ترس به دلشان افتاد و از به دست آوردن آن ناکام شدند. هیچ‌یک از آن پادشاهان به آن سو نرفت و بر آنجا مسلط نشد» (بنداری، ۱۳۵۶: ۲۶۸)، اما اوج تلاش دستگاه خلافت برای احیای قدرت سیاسی و دنیوی خود، در زمان خلیفه الناصر لدین‌الله (۵۷۵-۶۲۲ق) بود. وی ۴۸ سال خلافت کرد و در این دوره

طولانی با دوراندیشی و احاطه کامل بر امور سیاسی و نظامی زمانه خویش، توانست خلافت را جانی دوباره ببخشد و آن را به بازیگری فعال نه تنها در عراق، بلکه در سراسر جهان اسلام تبدیل کند. در زمان وی نفوذ سیاسی و معنوی دستگاه خلافت در بخش‌های مختلف جهان اسلام گسترش یافت و به قول نخجوانی «بدین وسیله شرق و غرب عالم اسلام را به زیر سلطه خود درآورد» (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۲۰). خلیفه الناصر بعد از احیای کامل قدرت دنیوی دستگاه خلافت در عراق، به فکر دست‌اندازی به دیگر مناطق جهان اسلام افتاد. در این میان، خوزستان در مرکز توجه وی بود. تصرف خوزستان به دو دلیل در اولویت سیاست توسعه‌طلبی ارضی الناصر قرار گرفت.

الف. پیوستگی جغرافیایی با عراق: جلگه خوزستان از نظر جغرافیایی به عراق پیوسته است و از نظر اقلیمی نیز شباهت‌های بسیاری با جلگه بین‌النهرین دارد. این پیوستگی جغرافیایی و اقلیمی به حدی است که جغرافی‌نویسان اسلامی بر سر انتساب برخی شهرها به اقلیم خوزستان یا اقلیم عراق با یکدیگر اختلاف نظر داشته‌اند. برای مثال، مقدسی درباره شهر آبادان نوشته است: «برخی از مردم عبادان را نیز از این خوره [خوزستان] برشمرده‌اند، ولی [خطا است و] از عراق می‌باشد. هر گاه گفته شود دلیل خوزستانی بودن آن همزبانی مردمش با این سرزمین است... در پاسخ گوئیم همزبان بودن ایشان بسنده نیست زیرا که مردم پیرامن بصره [نیز] همگی عجم هستند» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۱۶/۲-۶۱۷).

همین پیوستگی جغرافیایی و اقلیمی با عراق باعث شده بود خلیفه الناصر در پی آن باشد تا این سرزمین را نیز مانند عراق زیر سلطه مستقیم نهاد خلافت درآورد. موقعیت دشت‌گونه و عدم وجود موانع دفاعی طبیعی مانند کوه و غیره در مرز با عراق نیز دست‌اندازی به آن را آسان‌تر می‌کرد. از طرف دیگر، خوزستان از نظر جغرافیایی «دروازه ورود به ایران» محسوب می‌شد. خلیفه الناصر در پی تسلط بر نواحی مختلف ایران یا دست‌کم نواحی غربی مجاور عراق بود. برای رسیدن به این مقصود دستیابی به خوزستان اهمیت اساسی داشت؛ به همین دلیل این قصاب بعد از فتح خوزستان به پیشروی خود ادامه داد و مناطق غربی ایران از جمله همدان، اصفهان، ری و غیره را فتح کرد و «[عراق] عجم را مستخلص گردانید» (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۳۱).

ب. منافع اقتصادی خوزستان: خوزستان سرزمین ثروتمندی بود. وجود زمین‌های حاصلخیز و رودهای قابل استحصال موجب شده بود این سرزمین از نظر کشاورزی اهمیت ویژه‌ای داشته باشد. مقدسی در این باره نوشته است: «خوزستان سرزمینی است خاکش مسی و گیاهش زر، پر از میوه و برنج... عسکر [مکرم] دو کشور را آذوقه می‌دهد» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۳۱).

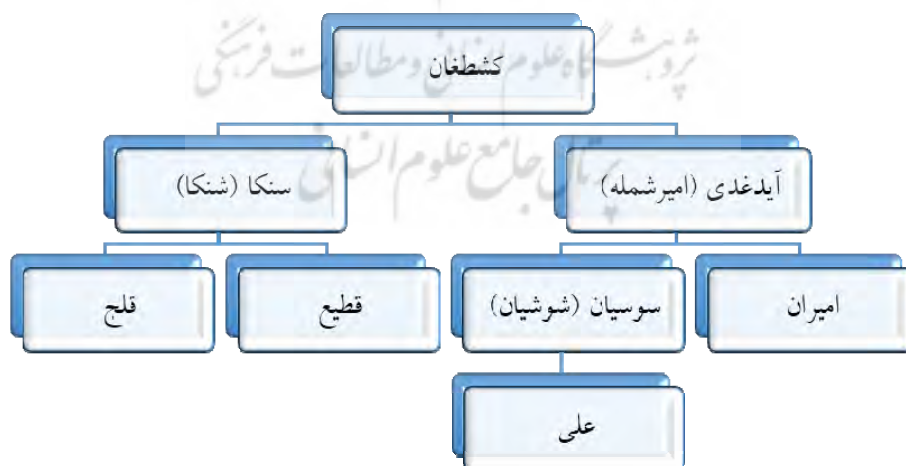
فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۴۹، بهار ۱۴۰۰ / ۱۶۳

۶۰۲/۲). به‌ویژه مزارع نیشکر این ایالت مشهور بود و «در خوزستان شهری نبود که نیشکر نداشته باشد» (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸م: ۲۶).

علاوه بر این، خوزستان از نظر صنعتی و وجود کارگاه‌های نساجی و بافندگی نیز اهمیت داشت. مقدسی در این باره آورده است: «از شوشتر دیبای خوب، فرش و پارچه تافته... از شوش شکر بسیار، پارچه، خز [برای پوشاک نه عمامه]، از عسکر مقنعه‌های ابریشمی که به بغداد برند... پرده‌های بصرنا و فرش قرقوب نیز نام‌بردار است. در واسط پرده‌هایی می‌سازند و رویش می‌نویسند ساخت بصرنا! و به جای آن به فروش می‌رسد ولی مانند آن نیست. در اهواز فوطه‌های ابریشمی خوب می‌بافند و زنان می‌پوشند. در نهر تیری لنگ‌های بزرگ می‌بافند» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۲۲/۲). اهمیت اقتصادی خوزستان برای خلافت به حدی بود که خلفای عباسی به اهواز «سلة الخبز» (سبد نان) می‌گفتند (میرخواند، ۱۲۷۰ق: ۹۸۵). همین ثروت سرشار سبب شده بود خلفای عباسی همواره چشم طمع به این سرزمین داشته باشند و در پی تسلط دوباره بر آن باشند.

۴. **اختلاف درون‌دودمانی:** یکی از مهم‌ترین دلایل سقوط هر حکومتی اختلافات داخلی سران آن است. خاندان شمله نیز بعد از مرگ سوسیان‌بن شمله، دربارہ جانشینی وی دچار اختلاف شدند و همین امر باعث ضعف آنان و زمینه‌ساز دخالت دشمن خارجی، یعنی دستگاه خلافت عباسی و در نتیجه سقوط آنان شد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۷/۳۰؛ نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۳۱).

شجره‌نامه سلسله محلی آل شمله (۵۵۰-۵۹۱ق)



نام و لقب فرمانروایان این سلسله به ترتیب زمانی:

۱. حسام‌الدین آیدغدی بن کشطغان مشهور به «شمله» (۵۵۰-۵۷۰ق)؛
۲. شرف‌الدین امیران بن شمله (۵۷۰ق - نامعلوم)؛
۳. سوسیان بن شمله (نامعلوم - ۵۹۰ق)؛
۴. شمس‌الدین علی بن سوسیان (۵۹۰-۵۹۱ق).

نتیجه‌گیری

خوزستان یکی از ایالت‌های مهم ایران در عصر سلجوقی بود. این ایالت از نظر سیاسی و اقتصادی در آن دوره اهمیت ویژه‌ای داشت. خوزستان در آن عصر به «جامه‌خانه سلجوقیان» مشهور بود؛ زیرا سلاطین سلجوقی مالیات آن را از دیوان مرکزی جدا می‌کردند و به صورت اختصاصی صرف مخارج «جامه‌خانه دربار» می‌کردند. در نیمه قرن ششم قمری با آشکار شدن علائم ضعف و انحطاط کامل سلطنت سلجوقی، زمینه برای تشکیل دولت‌های محلی در ایالت‌های مهم ایران، از جمله خوزستان فراهم شد. در آن زمان، امیر شمله ترکمانی از آشفته‌گی‌های سیاسی ناشی از وفات سلطان مسعود سلجوقی استفاده کرد و بر خوزستان مسلط شد و بنیان یک دولت محلی مستقل را در این سرزمین نهاد. از دلایل اصلی تسلط شمله بر خوزستان می‌توان به ثروت این منطقه و وجود ایل افشار به عنوان حامی و پشتیبان شمله در خوزستان اشاره کرد. دوران بیست ساله حکومت وی بر خوزستان را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. چهار سال ابتدایی حکومت شمله که همراه با کشمکش ملک‌شاه بن محمد سپری شد و شانزده سال باقیمانده که دوره حکومت بلامنازع وی بر خوزستان بوده است. در نهایت بعد از بیست سال فرمانروایی بر خوزستان، در جنگ با ایلدگزیان کشته شد (۵۷۰ق).

جانشینان شمله (امیران و سپس سوسیان) توانستند تخت فرمانروایی پدر را برای خود حفظ کنند، اما به نظر می‌آید مانند او حاکمانی مستقل نبودند و دست‌نشانده ایلدگزیان محسوب می‌شدند. سرانجام در سال ۵۹۱ق. با فتح خوزستان توسط ابن‌قصاب (وزیر خلیفه الناصر) سلسله آل شمله سرنگون شد و خوزستان به زیر سلطه ممالیک خلفای عباسی رفت و تا زمان سقوط نهاد خلافت (۶۵۶ق)، در دست آنان باقی ماند. از عوامل اساسی این سقوط زود هنگام می‌توان به مواردی چون عدم ایجاد مبانی مشروعیت مستقل از سلجوقیان، عدم محبوبیت مردمی، اختلافات درون‌دودمانی و احیای قدرت سیاسی خلافت عباسی در زمان خلیفه الناصر اشاره کرد.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱) *کامل؛ تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۲۲-۳۲، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن تغری بردی، یوسف (۱۳۹۲ق)، *التجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، ج ۶، قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة.
- ابن جوزی، أبو الفرج (۱۴۱۲ق) *المتنظم فی تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۱۸، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۵۹) مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- (۱۳۶۳) *العبر؛ تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، ۴، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن حوقل، محمد (۱۹۳۸م)، *صورة الارض*، بیروت: دار صادر، چاپ دوم.
- ابن دبیثی، محمد بن سعید (۱۴۲۷ق)، *ذیل تاریخ مدینة السلام*، ج ۳، ۵، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۸۹۲م) *اعلاق النقیسه*، بیروت: دار صادر.
- ابن فقیه، احمد بن محمد (۱۴۱۶ق) *البلدان*، تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب.
- ابن قلانسی، حمزق بن اسد [بی تا]، *تاریخ دمشق*، تحقیق سهیل زکار، ج ۱، دمشق: دار حسان.
- ابن کثیر، اسماعیل بن علی (۱۴۰۷ق)، *البدایة و النهایة*، به کوشش احمد ابوملحم و دیگران، ج ۱۳، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابوالغازی بهادرخان (۱۳۹۵)، *شجره قوم ترک (اوغوزنامه): شجره تراکمه*، ترجمه علی اصغر صیاد لک، شیراز: انتشارات قشقای.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۹۲۷م)، *مسالك الممالک*، بیروت: دار صادر.
- بارتولد، و. (۱۳۵۸)، *خلیقه و سلطان*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.
- بدلیسی، شرف الدین (۱۳۷۷)، *شرفنامه: تاریخ مفصل کردستان*، تصحیح ولادیمیر ویامینوف، ج ۱، تهران: نشر تاریخ ایران.
- بناکتی، محمد بن داود (۱۳۴۸)، *تاریخ بناکتی*، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- بنداری، فتح بن علی (۱۳۵۶)، *تاریخ سلسله سلجوقی (زبده النصره و نخبة العصره)*، ترجمه محمدحسین جلیلی کرمانشاهی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بیات، نادر (۱۳۷۰)، *مهاجران توران زمین*، تهران: ایرانشهر.
- تتوی، احمد بن نصرالله [بی تا]، *تاریخ الفی*، [بی جا]: [بی نا].
- جوینی، عطا ملک بن محمد (۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی، ج ۱، ۲، ۳، تهران: دنیای کتاب.

- حسینی، صدرالدین (۱۹۳۳)، اخبار الدولة السلجوقیه (زبده التواریخ)، تصحیح محمد اقبال، لاهور: جامعه فنجاب.
- حکیم زجاجی (۱۳۸۳)، همایون‌نامه، تصحیح علی پیرنیا، ج ۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷ق)، تاریخ بغداد، ج ۱۵، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۶۲)، سلوک الملوک، تصحیح و مقدمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
- ذهبی، شمس‌الدین (۱۴۱۳ق)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۳۸-۴۲، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی.
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۴)، راحة الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
- شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۷۹)، «سلسله‌های اسلامی و مسئله مشروعیت»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۵۳-۱۵۴، صص ۳۲-۵۱.
- شوشتری، نورالله (۱۳۷۷)، مجالس المؤمنین، ج ۱، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- عمادالدین کاتب، محمد (۱۴۲۵ق)، تاریخ دولت آل سلجوق، تصحیح یحیی مراد، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- فاسی، محمد بن احمد (۱۴۱۹)، العقد الثمین فی تاریخ البلاد الامین، ج ۴، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- فاروق سومر (۱۳۸۰)، اوغوزها (ترکمن‌ها)، ترجمه آنا دردی عنصری، گنبد قابوس: انتشارات حاج طلایی.
- فسایی، حسن بن حسن (۱۳۸۲)، فارسنامه ناصری، تهران: امیرکبیر.
- فیرحی، داود (۱۳۸۸)، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام دوره میانه، تهران: نشر نی.
- قادری، حاتم (۱۳۶۷)، اندیشه‌های سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.
- قزوینی، یحیی بن عبدالطیف (۱۳۸۶)، لب التواریخ، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کاشغری، محمود [بی‌تا]، دیوان اللغات التترک، ترجمه محمد دبیر سیاقی، تهران: [بی‌نا].
- کسروی، احمد (۱۳۸۴)، تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران: دنیای کتاب.
- لسترنج، گئی (۱۳۷۷)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- لمبتن، آن (۱۳۹۶)، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب‌آزند، تهران: نشر نی.
- ماوردی، علی بن محمد (۱۹۸۹)، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، تحقیق الدكتور احمد مبارک البغدادی، الکویت: مکتبة دار ابن قتیبة.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۴۹، بهار ۱۴۰۰ / ۱۶۷

- مستوفی، حمدالله (۱۳۹۴)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.
- مقدسی، احمدبن محمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، ج ۲، تهران: شرکت مولفان و مترجمان.
- مجهول المؤلف (۱۳۹۸)، المختارات من الرسائل، به کوشش غلامرضا طاهر و ایرج افشار، تهران: سخن.
- مک آیور، د. م. (۱۳۴۹)، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی کنی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ملایری، محمد (۱۳۷۹)، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۲، تهران: توس.
- منهاج سراج جوزجانی، عثمان بن محمد (۱۳۷۱)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه (۱۲۷۰ق)، روضة الصفا، [بی جا]: [بی نا].
- نخجوانی، هندوشاه (۱۳۵۷)، تجارب السلف، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: طهوری.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، سلجوقنامه، تهران: کلاله خاور.
- نویری، شهابالدین احمد (۱۴۲۲ق)، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۲۳-۲۷، قاهره: دار الکتب و الوثائق القومیة.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۸۶)، جامع التواریخ (تاریخ آل سلجوق)، تصحیح محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

List of sources with English handwriting

Arabic and Persian Sources

- Abū al-Ġāzī Bahādor k̄ān (1395 Š.), *Šafāra-ye Qaom-e Tork (Oğoznāma): Šafāra Torākema*, translated by ‘Alī Ašġar Šayyād Lak, Shiraz: Qašqānī. [In Persian]
- Banākātī, Mob. Dāwūd (1348 Š.), *Tārīk-e Banākātī*, edited by Ĵafar Šo‘ār, Tehran: Anjoman-e Ātār-e Mellī. [In Persian]
- Bayāt, Nāder (1370 Š.), *Mohājirān-e Tūrān Zamīn*, Tehran: Īrānšahr. [In Persian]
- Bedlīsī, Šaraf al-Dīn (1377 Š.), *Šarafnāma; Tārīk-e Mofašal-e Kordestān*, edited by Vilādīmīr Volīmīānof, Vol. 1, Tehran: Našr-e Tārīk-e Īrān. [In Persian]
- Bondārī, Fath b. ‘Alī (1356 Š.), *Tārīk-e Silsila-ye Saljūqī (Zobdat al-Nošra va Noḡbat al-‘Ošra)*, translated by Moḡammad Hošeyn Ĵālīlī Kermānšāhī, Tehran: Bonyād-e Farhang-e Īrān. [In Persian]
- Ebn Aṯīr, ‘Ezal-Dīn ‘Alī (1371 Š.), *Kāmil, Tārīke Bozorg-e Eslām va Īrān*, translated by Abolqāsim Ḥālat, ‘Abbās ḡalīlī, Vols. 22-32, Tehran: Moasisa-e Maṯbū’ātī ‘Elmī. [In Persian]
- Ebn Dabīṯī, Moḡammad b. Sa’īd (1427), *Zail Tārīk-e Madīnat al-Salām*, Vols. 3, 5, Beirut: Dār al-Ġarb al-Eslāmī.
- Ebn Faḡīh, Aḡmad b. Moḡammad (1416), *Al-Boldān*, edited by Yusef Al-Hādī, Beirut: ‘Ālam al-Kotob.
- Ebn Ḥuġal, Moḡammad (1938), *Šūrat al-‘Arz*, Beirut: Dār Šādir.
- Ebn Ĵaozī, Abulfaraġ (1412), *Al-Montazim fi Tārīk al-Omam va al-Molūk*, edited by Moḡammad ‘Abdalqādir ‘Aṯā, Mošṯafā ‘Abdalqādir ‘Aṯā, Vol. 18, Beirut: Dār al-Kotob al-‘Elmīya.
- Ebn Kaṯīr, Esmā’īl b. ‘Alī (1407), *Al-Bidāya va al-Nihāya*, edited by Aḡmad Abu Molḡim et.al. Vol. 13, Beirut: Dār Al-Kotob la-‘Elmīya.
- Ebn ḡaldūn, ‘Abdulraḡmān (1363 Š.), *Al-‘Ebar, Tārīk-e Ebn ḡaldūn*, translated by ‘Abdulmoḡammad Āyatī, Vols. 2, 4, Tehran: Moasisa-ye Moṯāṯī’āt va Taḡḡīqāt-e Farhangī. [In Persian]
- Ebn ḡaldūn, ‘Abdulraḡmān (1359 Š.), *Moḡadama-ye Ebn ḡaldūn*, translated by Moḡammad Parvīn Gonābādī, Tehran: Bongāh-e Taġjoma va Našr-e Ketāb. [In Persian]
- Ebn Qlānsī, Ḥamza b. Asad (n. d.), *Tārīk al-Damišq*, edited by Soheyl Zakār, Vol. 1, Damascus: Dār Ḥīsān.
- Ebn Rosta, Aḡmad b. ‘Omar (1892), *A ‘alāq al-Nafīsa*, Beirut: Dār Šādir.
- Ebn Taġrī Bardī, Yūsef (1392), *Al-Noġūm al-Zāhira fi Molūk Mišr va al-Qāhira*, Vol. 6, Cairo: Vizārat al-ṯīḡāfa va al-Eršād al-Qomī, Al-Moasisa al-Mišrīyā al-‘Āma.
- ‘Emād al-Dīn Kāteb, Moḡammad (1425). *Tārīk-e Dolat Āl Saljūq*, edited by Yaḡyā Morād, Beirut: Dār al-Kotob al-‘Elmīya.
- Ešṯaḡrī, Ebrāḡīm b. Moḡammad (1927), *Masālik va Mamālik*, Beirut: Dār Šādir.
- Fasānī, Ḥasan b. Ḥasan (1382 Š.), *Fārsnāma-ye Nāšerī*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Fāsī, Moḡammad b. Aḡmad (1419), *Al-‘Eqd al-ṯamīn fi Tārīk al-Balad al-Amīn*, Vol. 4, Beirut: Dār Al-Kotob al-Elmīya.

- Feyrahi, Dawūd (1388 Š.), *Qodrat, Dāniš va Mašrū'iat dar Eslām –e Doaray-e Miāne*, Terhan: Našr-e Nai. [In Persian]
- Ḥakīm Zoḡājī (1383 Š.), *Homāyūn Nāmeḥ*, edited by 'Alī Pīrnā, Vol. 2, Tehran: Farhangistān-e Zabān va Adab-e Fārsī. [In Persian]
- Hamedānī, Rašīd al-Dīn Faẓlullāh (1386 Š.), *Ĵāmi' al-Tavāriḵ (Tāriḵ-e Āl-e Salḡūq)*, edited by Moḡammad Rošan, Tehran: Mīrāt-e Maktūb. [In Persian]
- Ḥosaynī, Ṣadr al-Dīn (1933), *Aḡbār al-Dola al-Salḡūqīya (Zobdat al-Tavāriḵ)*, edited by Moḡammad Eqbāl, Lahore: Ĵāmi'a Famḡāb.
- Ĵovainī, 'Aṡā Malek b. Moḡammad (1385 Š.), *Tāriḵ-e Ĵahāngošā*, edited by Moḡammad Qazvīnī, Vols. 1, 2, 3, Tehran: Donyā-ye Ketāb. [In Persian]
- ḡonḡī Ešfahānī, Faẓlullāh b. Rūzbehān (1362 Š.), *Solūk al-Molūk*, edited by Moḡammad 'Alī Movaḡed, Tehran: Ḳārazmī. [In Persian]
- Kasravī, Aḡmad (1384 Š.), *Tāriḵ-e Pānšad Sāla-ye ḡuzistān*, Tehran: Donyā-ye Ketāb. [In Persian]
- Kāšḡarī, Maḡmūd (d, d.), *Dīvān-e Loḡāt al-Tork*, translated by Moḡammad Dabīrsīāqī, Tehran. [In Persian]
- Malāyerī, Moḡammad (1379 Š.), *Tāriḵ va Farhang-e Īrān dar Dowrān-e Enteqāl az 'Ašr-e Sāsānī bi Ašr-e Eslāmī*, Tehran: Tūs. [In Persian]
- Maḡdasī, Aḡmad b. Moḡammad (1361 Š.), *Aḡsan al-Taḡāšīm fi Ma'rifat al-Aḡlīm*, translated by 'Alī Naḡī Monzavī, Vol. 2, Tehran: Širkat-e Moalifān , Motarḡiman. [In Persian]
- Māvardeī, 'Alī b. Moḡammad (1989), *Al-Aḡkām al-Solḡānīya va al-Vilāyāt al-Dīnīya*, edited by Aḡmad Mobārak al-Baḡdād, Kuwait: Maktaba Dār Ebn Qotayba.
- Mīnhāḡ Sirā Ĵuzaḡānī, 'Oṡmān b. Moḡammad (1371 Š.), *ṡabaḡāt Nāšerī*, edited by 'Abdulḡai ḡabībī, Vol. 1, Tehran: Donyā-ye Ketāb. [In Persian]
- MīrḲānd, Moḡammad ḡāvandšāḡ (1270), *Rowzāt al-Šafā*. [In Persian]
- *al-Moḡtārāt min al-Rasāel*, edited by ḡolām Rezā ṡāhir, Īraḡ Afšār, Terhan: Soḡān. [In Persian]
- Mostowfī, ḡamdullāḡ (1394 Š.), *Tāriḵ-e Gozīdeḡ*, edited by 'Abdulḡosayn Navāī, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Naḡjavānī, Hindūšāḡ (1357 Š.), *Taḡāriḡ al-Salaḡ*, edited by 'Abbās Eqbāl Āštīānī, Tehran: ṡahūrī. [In Persian]
- Neyšābūrī, ṡahīr al-Dīn (1332 Š.), *Salḡūḡnāmā*, Tehran: Kolāla ḡāvar. [In Persian]
- Novairī, Šahāb al-Dīn Aḡmad (1422), *Nihāyat al-Arb fi Fonūn al-Adab*, Vols. 23-27, Cairo: Dār Al-Kotob va al-Voṡār al-Qomīya.
- Qaderī, ḡatam (1367 š.), *Andīšḡā-ye Sīāsī dar Eslām-e Mo'āšer*, translated by Bahā al-Dīn ḡorramšāḡī, Tehran: Ḳārazmī. [In Persian]
- Qazvīnī, Yahyā b. 'Abdullaṡīf (1386 Š.), *Lob al-Tavāriḡ*, edited by Mīr ḡāšem Moḡadeṡ, Tehran: Anḡoman-e Āṡār va Mafāḡer Farhangī. [In Persian]
- Rāvāndī, Moḡammad b. 'Alī (1364 Š.), *Rāḡat al-Šsodūr va Āyat al-Sorūr*, edited by Moḡammad Eqbāl, Moḡtabā Mīnovī, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Šoḡā'ī Zand, 'Alīrezā (1379 Š.), "Silsilahā-ye Eslāmī va Masala-ye Mašrū'iat", *Maḡala-ye Eṡilā'āt-e Sīāsī va Eqṡīšādī*, No. 153-154, pp. 32-51. [In Persian]
- Šūštārī, Nūrullāḡ (1377 Š.), *Maḡālis al-Mūmenīn*, Vol. 1, Tehran: Ketābforūšī Eslāmīya. [In Persian]

- Tatwī, Aḥmad b. Naṣrullāh (n. d.), *Tārīk-e Alfī*. [In Persian]
- Zāhbī, Šams al-Dīn (1413), *Tārīk al-Eslām va Vafāt al-Mašāhīr va al-A'lām*, Vols. 38-42, edited by 'Omar 'Abd al-Salām Tadmorī, Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī.

Russian, Turkish, English Sources

- Bartol'd, Vasilii Vladimirovich (n. d.), *Halif i Sultan*, Petersburg.
- Faruk Sümer (2017), *Oguzlar (Türkmenler) Tarihleri, Boy Teskilati-Destanlari*, Türk Dünyası Arastirmalari Vakfi.
- Lambton, Ann K. S. (1988), *Continuity and Change in Medieval Persia: Aspects of the Administrative, economic and Social History, 11th-14th Century*, I. B. Tauris & Co. Ltd.
- Le Strange, Guy (2011), *The Lands if the Eastern Caliphate: Mesopotamia, Persia and Central Asia from the Moslem Conquest to the Time of Timur*, Cosimo Classics.
- Mac Iver, R. M. (1947), *The Web of Government*, New York: Macmillan Co.



Investigation of the Establishment and Decline of Āl-Shomleh Local Government (550-591 AH) In Seljuk Khuzestan¹

Lida Mavadat²
Ali Bahranipor³
Sajad Papi⁴

Received: 2020/10/22
Accepted: 2021/01/30

Abstract:

The Seljuk era is one of the most critical periods in the history of Iran. Khuzestan was also known as the "Seljuk cloakroom" and was one of Iran's most important provinces (politically and economically) at the time. Research on the history of Khuzestan in this period is complex due to the lack of independent sources. The current research topic is the study of the factors that led to the founding and early decline of Āl -Shomleh's local government in Khuzestan during the Seljuk period. With the emergence of signs of weakening and complete collapse of the Seljuks in the middle of the sixth century AH, the ground was prepared for the establishment of local governments in various parts of Iran, according to the findings. Khuzestan was no exception to this rule. At this time, one of the Seljuk court rulers named "Amir Shomleh Turkmani" took advantage of the political turmoil after the death of Sultan Massoud of Seljuk (449-447 AH) and took control of Khuzestan and established an independent local government. Still, his government and his successors were also in a hurry. Differences within the dynasty of this family on the one hand, and the growing revival of worldly power of the Abbasid Caliphate in the time of Nasser (622-575 AH) on the other hand, caused the collapse of this local dynasty and the domination of the Abbasid Caliphate over Khuzestan.

Keyword: Khuzestan, Āl -Shomla, Seljuk Khalifa, Āl -Nasser.

1. DOI: 10.22051/hii.2021.33588.2346

2. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. (Corresponding Author). L.mavadat@scu.ac.ir

3. Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. bahranipor@hotmail.com

4. MA of History of Iran Islamic, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. sajad.papi724@gmail.com

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493